

## سبب اصلی عدم پیشرفت فردوسی در دربار غزنه ۱

### نگارش آفای بدیع الزمان

پس از هجوم تازیان بکشور آباد و پهناور ایران و بر باد رفتن پادشاهی سلسله ساسانی مدت ایران قریب صد سال بمقاومت جدی و جنگ و آشوب و سرپیچی از حکومت تازی گذرانید و پس از آزمایش صد ساله دانست که حکومت مذهبی عرب را که بیر اعتقاد و ایمان قلابی مبتنی است بوسیله شمشیر و زور سست و ضعیف نتوان ساخت. بدین جهت از آغاز قرن دوم هجری دانایان و کارآزمودگان ایران بوسائل تبلیغی بیشتر متشبث شدند و هر چند در گوشه و کنار دلیرانی بودند که با کمال رشادت و شهامت از آئین و فرمانروائی تازی سرپیچی داشتند و جان و مال و خاندان خود را برای نگهداشت ایران از تعرض بیگانه فدا میکردند ولی نقشه اساسی بدست آن عاقبت سنجان اجراء میشد که از روی بینش و مدارا و حوصله بادللی از مهر ایران برشور و سوری از کینه عرب آشفته رشته عقل و تدبیر را از دست نداده با کمال نرمی و ملایمت رشته های نفوذ حکومت وقت را قطع میکردند.

بخنهای مذهبی و اعتراض بر عقائد دینی در باب مبدا و معاد و نزاع اصلی در مسئله امامت بخصوص بنیان خلافت اسلامی را متنازل می گردانید و عقائد ساده و ایمان محکم مسلمین را بواسطه القاء شبهه های سخت طبعاً رو بضعف میبرد. نشر معارف و تاریخ مجدد و عظمت ایران بوسیله ترجمه عربی مردم پر نخوت و خود پسندان بیخبر عرب را بزرگی و سر بلندی ایران آشنا میکرد و مدت آزاده ایران را که سالیان دراز در زربار حکومت یابانان گذرانیده و بندگان و موالی خوانده میشدند بیاد شهر گشائی و سرفرازی از دست رفته پیشین می افکند و رنگ غیرت و حمیت آنرا بیدار میکرد.

این کوشش خردمندان سالیان متمادی در ایران و بیشتر ممالک اسلامی از طرف ایرانیان و گاهی نیز از جانب امم دیگر دیده میشد و یک قرن و نیم نگذشته دوره استقلال ایران را تجدید نمود و خلافت عباسی را بصورت تجزیه و ملوک الطوائفی در آورد و رجال کاردان

قرن سوم در نتیجه مجاهدت پدران و همت و سعی خود شانه از زیر بار سنگین حکومت خافا خالی کردند و سلطنت مستقل ایران را در محیطی کوچکتر از عهد پیشین تجدید نمودند. هوا خواهان استقلال ایران در چهار قرن اول هجرت همه بیکروش در صدد انجام مقصود بر نمی آمدند بلکه بدو دسته اساسی تقسیم میشدند.

یکی آنان که بزور و مقاومت شدید و جان سپاری میخواستند بن و بیخ بیگانگان را برکنده و جزئی ترین رنگ بیگانه بخود نگیرند مانند بابک و مازیار و اسفندیار بن شهرویه و مرداویج که نظر آنان بر انداختن خلافت بغداد بود.

این دسته بمقصود خود نرسیدند و انجام آن هم بزودی میسر نبود زیرا هنوز خلافت عباسی طرفداران بسیار داشت و باینکوششهای تند و عصبانی بر نمی افتاد. چون تجر به ثبات کرده است همانطور که عقیده و ایمان قلبی تحمیلی نیست و تنها راه آن تبلیغ و مدارا میباشد لا ابالی کردن پیروان هر عقیده و آئین هم باید بوسیله ترغیب و تبلیغ و قولین صورت گیرد و هرگز بفشار امکان پذیر نیست.

دیگر کسانی که برمی و شکیبائی و از روی دستور عقل در صدد تأسیس حکومت ایرانی برآمدند و بوسیله کتب و اشعار از نفوذ عرب می کاستند یا بقیامهای ملائم و کوششهای عاقلانه باستقلال ایران خدمت می نمودند مانند ساسانیان و آل بویه که بظاهر حکومت اسلام را پذیرفته و بمعنی کشور ایران را جان تازه بخشیدند.

این جمع با شاهد مقصود هم آغوش شدند و سبب و رزاق و کار دانانی که پیرو این فکر بودند توانستند پادشاهی و سلطنتی عظیم که زمامداران آن خاندانهای نجیب ایرانی بودند تأسیس کنند و جمعیت دیگر از پیروان این دستور که در سر بلندی ملت و ممالک خود از راه استقلال دینی و علمی میکوشیدند در نتیجه مساعی بسیار ایران را از زیر بار حکومت علمی و نفوذ مذهبی عرب آزاد ساختند و چندی بر نیامد که تحت آراء در میانه مساهمین پیداشد و حکومت زیدی در طبرستان و خلافت فاطمی در افریقا و مصر دعوت خود را نشر داد و ممالک شرقی و غربی را دچار آشوب و اساس خلافت بنی العباس و وحدت جامعه اسلامی را بنام خلافت آل علی و مذهب شیعه واژگون گردانید و در آن قسمت از ممالک هم که در تحت نفوذ خلفا روز میگذاشت تعلیم و

جمعیت‌های دیگر وجود داشت که درست کردن بنیان خلافت و برهم‌زدن جامعه آثار فوق‌العاده بظهور میرسانید .

در این میانه آل بویه و سامانیان علمداران استقلال ایران بودند و در زنده کردن آثار گذشته‌کنان و نشر ادبیات فارسی هیچ گونه همراهی دریغ نمی‌داشتند . خلفاء عباسی و متعصبین اسلام از پیشرفت مذهب شیعه و تشکیک آراء اندیشه‌مند شدند و اهل سنت در برابر شیعیان بدعت بر داخند و حنبلیان که در بغداد نفوذی بدست آورده بودند بمخالفت شیعه و طوائف دیگر که نسبتاً فکر آزادی داشتند صف بستند و حکما و متفکرین اسلام و دوستان آل علی را بانواع رنج دچار نمودند . خلفاء عباسی هم که از نفوذ شیعه اندیشناک شده بودند بدیشان کمک می‌کردند و ناچار پس از وفات عضدالدوله و ضعف حکومت آل بویه شیعه بغداد ضعیف و حنبلیان و طرفداران خلافت قوی شدند و سامانیان نیز بر اثر سرکشیهای چغانیان و آل سیم‌جور و اختلاف رجال دربار بطرف زوال میرفتند .

محمود غزنوی که بواسطه اختلاف نژاد با ایرانیان و نداشتن قبیله و طائفه نیرومند ناچار بود حس مذهبی را رواج دهد روی کار آمد و بنام جهاد نسبتی از هندوستان را بباد غارت داد و غنائم بسیار بغزنین آورد و مسلمین ایرانی و غیر ایرانی را بهمدمستی و دستیاری خود راغب گردانید و دیری بر نیامد که قسمت عمده ممالک خراسانرا بحیطه تسخیر در آورد و بادشاهی بزرگ و نامور سامانیان از طرفی بوسیله غزنویان و از سوی دیگر هجوم آل افراسیاب منقرض گردید و ایرانیان حساس که از عاقبت کار آگاه بودند بفکرت و رنج افتاده بر زوال دولت سامانی که بتدبیر و کوشش چندین قرن و جانبازی جوانان و پیران ایرانی تأسیس شده بود دریغ می‌خوردند .

محمود غزنوی خویش را بنام شاه‌غازی و امین ملت و شکننده بتان و کشنده قرمطیان معروف ساخته و بدینراه خلیفه و دیگرانرا با خود همراه کرده و امراء بومی خراسانرا بتدریج بنسبت تشیع و تهمت الحاد و زندقه و هوی خواهی معتزله از میان میبرد و خلیفه عباسی را که در آن موقع برای ترویج مذهب حنبلی و طریقه سنت تا با آخرین حد میکوشید و مردمرا از مذاهب دیگر توبه میداد و خود نیز در تأیید آراء سنیان کتابی تألیف

کرده و بمجمود نیز در قلمع و قمع مذاهب غیر سنت امر اکید نموده بود خشنود می ساخت و چراغ آرزوی ایرانیان را خاموش می گردانید .

در چنین موقع باریک که روز امید ایرانیان هر چه تاریکتر میشد شاعر بزرگوار ما فردوسی که از آغاز عمر با انقلابات خراسان مصادف شده و پریشانی احوال سامانیان را در طی چندین سال بچشم دیده بود بادیده‌ای عاقبت بین ودلی نکته یاب پیشرفت روز افزون غزنویان و نفوذ مذهب تازی و از میان رفتن حس ایران پرستی را مشاهده میکرد و از حکایات صاحب عباد که بر اثر نفوذ تعلیمات عربی شاعر ایرانی را که رسوم تازیان را نکوهش بسزا مینمود تهدید تیغ میداد و لغوی معاصر و هم‌نشین او احمد بن فارس زبان عربی را لسان اهل جنت و منکرین فضیلت آنرا بد کیش میخواند بخوبی آگاهی داشت و گوئی با نظر ژرف بین خطرها و زیانهای نفوذ معنوی عرب را میدید و میدانست که در قرن دیگر داستانهای ملی متر وک خواهد ماند و تاریخ نگاران و داستانسرایان مقاد چندان بحکایات ساخته مذهبی و آئین بیگانه مردم پابست خواهند شد که تاریخ پر افتخار گذشتگان را از یاد برده چیرگی و فیروزی بیگانه را سعادت آسمانی خواهند شمرد. روشن است که با نفوذ تدریجی مذهب در ایران و قدرت حکومت غزنوی در این هنگام قیام سیاسی و نهضت بر ضد خلفا که عدم انتفاع آن بارها بتجربه رسیده بود پسندیده ارباب نظر واقع نمیشد و تنها راه نجات بیدار کردن خفتگان و برانگیختن دل‌های حساس بود بوسیله یادآوری از بزرگی و ناموری و کشور گشائی ایرانیان باستانی و تحریک حس نژادی از راه انتقاد و باز نمودن ستمهای بیگانگان بصورت داستان که دلپسند پیر و جوان و زن و مرد حتی کودکان واقع میگردد و ممکن است هر گونه مقصود را در ضمن آن مجسم گردانید .

سخنگوی رازدان و بلند فکر طوس در ضمن شاهنامه با بیان فصیح و شور انگیز خود غیرت و جوانمردی بدران ما را در حفظ تاج و تخت و استقلال ایران مجسم نموده و اوصاف وطن خواهی و از خود گذشتگی و اخلاق پاک اسلاف ما را در پیشانی پهلوانانی مانند رستم و اسفندیار رسم نموده و بخوبی نشان داده است که ایرانیان پیشین در حفظ نژاد و سرزمین نیاکان خویش جانباز و فداکار بوده و در دفاع از گاه و دیهیم ایران و حقوق خرد بیش از حد اندیشه جهند نموده و برای خونخواهی يك شاهزاده ایرانی

قر نهادست از رزم و آشوب نکشیده و تا کشند گان او را بچنگ نیاورده اند از پای تشسته اند. بدست که ایرانیان با مردمی که هیچ رابطه نژادی ندارند و آنان از خون مردم این سرزمین آسیا گردانیده و در طالقان خراسان چهار فرسخ تمام ازد و سوداها بر پا کرده و مردان کار آزموده ایران را بر آندارها آویخته اند بعقیده فردوسی چه نظر بدی باید داشته باشند زیرا پسران آن پدرانند و :

پسر کو ندارد نشان از پدر      تو بیگانه اش خوان مخوانش پسر

پس در حقیقت نقشه فردوسی (بیدار کردن حس نژادی ایرانیان) درست و مخالف نقشه‌ای بود که محمود غزنوی و خلیفه عباسی طرح کرده و با اجراء آن مشغول بودند و رواج یافتن شاهنامه از یکطرف خلافت عباسی و از جهت دیگر سلطنت غزنوی را تهدید زوال میداد. پادشاه غزنه چندان بیهوش نبود که از مثل این دقیق غفلت ورزد و در بر ایرانیان

او هم اگر چه بهتشی بی بصیرت بودند ولسی مردان کار دیده چیز فهم هم در اطراف او میزیستند که نکات دقیق سیاست را هر چه اینکتر در می یافتند خردمندان دانند که در نزد شاهی با آنهمه تعصب و بدبینی نسبت بایران قبل از اسلام شاهنامه که سراپا به مفاخر ایرانیان پیش از اسلام و نکوهش نژاد و کیش محمود آمیخته است هرگز در معرض قبول واقع نمیگردید و محمود که طرح سلطنتی جدید افکنده بود ممکن نمیشد مقاصد فردوسی را که تماماً بزبان او و بنفع هوی خواهان آل بویه که هنوز باقی بودند و سامانیان که بتازگی سلطنتشان منقرض شده بود تمام میشد ترویج کند و او را معزز و گرامی دارد. بدگویان و بد اندیشان فردوسی نیز یقین است که بر فصاحت و بلاغت اشعار او هیچگونه اعتراضی نمیتوانسته اند وارد کنند و تنها محمود را بزبان این افکار برای سیاست در بار غزنوی واقف ساخته اند و محمود هم بعنوان یک شاعر را نمیخواست فردوسی را آزار برساند بلکه او را بعنوان تشیع یعنی فکر تفکیک ایران از خلافت عربی (در آن تاریخ) و نمایندگی ترویج عظمت ایران پیش از اسلام که واژگون کننده بنیان خلافت و نفوذ نژاد غیر ایرانی بود آواره ساخت و با فرنگدن در پای پیل بیم داد و بداندیشی احمد حسن یا ایاز در صورت صحت هرچیک علت اساسی نبوده و سبب اصلی همان توجه فردوسی بر هائی دادن ایران از زیر بار حکومت بیگانه گان و اختلاف آن بانظر محمود بوده است .